



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

# فمینیسم و چپ: «مسئله‌ی زن»

## در ترکیه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰

نارین بغدادلی

ترجمه‌ی: مهر داد امامی



اسفند ۱۳۹۹

**مقدمه‌ی مترجم:** مقاله‌ی حاضر فصل کوتاهی از کتاب فمینیسم، مجلد دهم از مجموعه کتاب‌های اندیشه‌ی سیاسی در ترکیه‌ی مدرن است که در سال ۲۰۲۰ از جانب انتشارات ایلتیشیم در ۸۸۰ صفحه منتشر شد. رابطه‌ی بین جنبش فمینیستی و جنبش چپ همواره از موضوعات پرش‌برانگیز و مورد مناقشه در سطح جهانی بوده است. اطلاع یافتن از چگونگی تحول این رابطه در کشورهای مختلف نیز بی‌شک گامی ضروری برای مواجهه‌ی نیروهای چپ کشورهای دیگر با گذشته و حال مردسالارانه‌ی خود است. از این جهت، سازمان‌ها، گروه‌ها، احزاب و حتی افرادی که به سوسیالیسم و آرمان‌های آن اندک تعلق دارند، باید همواره پیکان تیز نقد را پیش از هر چیز رو به سمت تجربیات گذشته و حال خود بگیرند و از هر جهت در زمینه‌ی مسائل مرتبط با ستم طبقاتی، جنسیتی، قومی و غیره از خود انتقاد کنند. تاریخ به ما نشان داده است که هیچ سازمانی، صرف‌نظر از درجه‌ی رادیکال بودن آن، به صورت پیشینی و بدیهی مدافع آرمان‌های سوسیالیستی، برابری جنسیتی و غیره نیست. تنها محک ممکن برای ارزیابی آن آرمان‌ها همانا پراتیک‌های درون‌سازمانی و در صورت فراگیرشدن‌شان سیاست‌های اجتماعی - اقتصادی منتج از آن است. بنابراین، نقد ستم جنسیتی که «در عمل» یکی از مغفول‌مانده‌ترین مباحث میان نیروهای سوسیالیست ایرانی، به‌ویژه مردان سوسیالیست، است، باید عرصه را برای مواجهه‌ی رادیکال فراهم آورد. در غیر این صورت، متأسفانه بسیاری از ایده‌های انقلابی هم سرانجام پیرامون استیلای محسوس و نامحسوس مردان، پیش و پس از انقلاب سوسیالیستی، می‌چرخند. در این چهارچوب، تجربه‌ی رفقای سوسیالیست در ترکیه، به‌ویژه رفقای زن، از اهمیتی فراوان برخوردار است. ترجمه‌ی این متن را در آستانه‌ی ۸ مارس ۲۰۲۱ تقدیم می‌کنم به تمام رفقای که نه فقط در «نظریه» بلکه «در عمل»، در جای‌جای زندگی‌های عادی یا مبارزاتی خود همان‌قدر که به ستم طبقاتی حساسیت دارند، به ستم جنسیتی و قومیتی هم اهمیت می‌دهند و سعی می‌کنند دست‌کم خودشان بازتولیدکننده‌ی کلیشه‌های طبقاتی، جنسیتی و قومی نباشند.

\*\*\*

جنبش‌های جوانان و سندیکاها‌ی کارگری ترکیه در سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نخستین نمونه‌های سازماندهی اجتماعی را در مخالفت با سرمایه‌داری مطرح کردند؛ مطالبات برابری و آزادی در این سال‌ها برای اولین بار در تاریخ این کشور آشکارا بیان شدند، سال‌هایی که حیات اجتماعی بازسازی، و جرعه‌ی شکل‌گیری یک عرصه‌ی عمومی سیاسی منحصر به‌فرد زده شد. سازمان‌های توده‌ای دموکراتیک متشکل از سندیکاها، اتاق‌های اصناف، انجمن‌های دانشجویی، معلمی و کارمندی به‌رغم اختطاریه‌ی نظامی سال ۱۹۷۱، نقش تاثیرگذاری را در دوران ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۰ در سازمان‌دهی هر نوع مخالفت بالقوه،

جذب و ترویج نظام ارزش‌های معرف سوسیالیسم ایفا کردند. عرصه‌ی عمومی در پاسخ به دگرگونی به سرعت بالیده شد، اما با کودتای ۱۹۸۰، شور و زندگی دهه‌ی قبل خود را به همان سرعت از کف داد (بغدادلی ۲۰۱۱). دهه‌ی ۱۹۷۰، از منظر زنان، حتی اگر از استقلال‌شان همچون مقوله‌ای کنشگرانه هم یاد نشود، ظرف مدتی تقریباً بیست‌وپنج ساله هم دوران یک جنبش اجتماعی نیرومند و هم عصر قوام‌گرفتن فعالیت‌ی تکین شد، و این جنبش و فعالیت به خودی خود، تبدیل به یک طرز سیاست گشت.

همان‌طور که شیرین تکی‌لی عنوان می‌کند، از زمان به رسمیت شناخته شدن حق رأی و حق برگزیده شدن زنان در ۱۹۳۴ تا ۱۹۷۵ در ترکیه، نمی‌توان از جنبش زنان سخن گفت. اگرچه زنان از امکانات تحصیل برخوردار بودند اما بخش وسیعی از زنان تحت شرایط ناشی از مناسبات مردسالارانه به‌ویژه در نواحی روستایی با محرومیت از حقوقی مثل آموزش، مالکیت، بیمه‌ی اجتماعی و درآمد به عنوان کارگران خانوادگی بدون مُزد، ستم‌دیده‌ترین قشر جامعه را تشکیل می‌دادند. پس از سال ۱۹۷۵ نیز زنان پیشگامی که در جنبش‌های چپ جای داشتند با هدف جذب زنان ستم‌دیده در مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر با مطرح کردن مشکلات زندگی زنان، که وابسته به جایگاه طبقاتی‌شان بود، همراه با رویکردی ضدّ فمینیستی وارد سازمان‌های متعددی شدند (تکی‌لی ۲۰۱۷: ۳۳۸). بنابراین، از منظر انجمن‌های زنان که بر اهمیت حقوق مدنی اعطاشده به زنان، به‌ویژه به زنان ستم‌دیده‌ی بی‌سواد در مناطق روستایی پس از جمهوریت تأکید می‌کردند، دیدگاه غالب به مسئله‌ی زن در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ تحت تأثیر جنبش‌های نوظهور چپ بود و بر مبنای مسائل وابسته به موقعیت‌های طبقاتی زنان کارگر و زحمتکش شکل گرفت (تالای کش‌اوغلو، ۲۰۱۰: ۶۳، ۶۴).

روند خاص نوسازی ترکیه، شرایط و وقایع پس از دهه‌ی ۱۹۷۰ تا توقف آن‌ها به واسطه‌ی اوج‌گیری وقایع خشونت‌آمیز وابسته به قطبی‌شدن سیاسی، همه در نوسازی زندگی عمومی تأثیر داشتند. زنان نیز از اجزای سازنده‌ی این نوسازی هستند. در سال‌هایی که سوسیالیسم اوج می‌گرفت، میان موقعیت درون‌سازمانی زنان حاضر در مبارزه‌ی متشکل و شکل‌برخورد با «مسئله‌ی زن» درون جنبش‌های سوسیالیستی هم‌راستایی وجود داشت.

سازمان‌هایی که در دهه‌ی ۱۹۷۰ به شکل انعطاف‌ناپذیر و سلسله‌مراتبی تشکل یافته بودند و ساختار رهبر - مرکز داشتند، قواعدی را برای تنظیم زندگی روزمره‌ی اعضای خود وضع می‌کردند که رعایت آن‌ها قطعی بود. سوق دادن زنان به سوی موقعیت ثانویه در سازمان، فهم انقلابی‌گری همچون هویت مردانه، وضع تمام قواعد از جانب مردان و تعویق نیازهای خاص زنان به پس از انقلاب، امروزه در میان مهم‌ترین

انتقادات به ساختار سازمانی جنبش‌های چپ پیش از ۱۹۸۰ جای دارند. فعالیت‌های سیاسی، کار، آموزش و مسئولیت‌های زنان در دهه‌ی ۱۹۷۰ بر مبنای هویت‌های جنسیتی‌شان تعیین می‌شد. در حالی که نظرات پیرامون قریب‌الوقوع بودن انقلاب و حملات راست افراطی، مرزهای میان شکل‌های مبارزه‌ی مسلحانه و سیاسی را ناپدید می‌کرد، سیاست فعال به‌مثابه‌ی یک پراتیک کاملاً مردانه تصویر می‌شد. مشارکت سیاسی زنان درون ساختار مردسالارانه‌ی سازمان‌ها به نقش‌های تکمیلی و وظایف منفعل گنجانده‌شده در نقش‌های جنسیتی تقلیل می‌یافت.

فاطمگل برکتای که بر ستم‌دیدگی زنان درون سازمان‌های چپ تأکید دارد، عنوان می‌کند که سازمان‌های سوسیالیستی همچون کلیت جامعه، تشکل‌هایی اجتماعی‌اند که قواعدشان را مردان تعیین و آن‌ها را اداره می‌کنند، در این سازمان‌ها حتی اگر زنان در مناصب مدیریتی جای بگیرند، به جز مسائل کلی به مسائل خاص ناشی از زن بودن‌شان پرداخته نمی‌شود و حتی درون جنبش سوسیالیستی، نحوه‌ی پوشش زنان، طرز رفتار آن‌ها و کتاب‌هایی که باید بخوانند و غیره از جانب «مردان سرآمد» سازمان تعیین می‌شوند. این قواعد از جانب زنان غالباً به عنوان «وظیفه‌ی انقلابی» پذیرفته می‌شوند. زن در چپ ترکیه به واسطه‌ی جنسیت خود بیشتر متمایل به «بورژوا شدن» به نظر می‌آید و به همین دلیل کنترل بر پوشش، وضعیت و خطمشی زنان مشروع پنداشته می‌شود (برکتای، ۱۹۹۵: ۳۱۶-۳۱۴). لطیفه فیگان نیز با الفاظ ذیل از وضع محدودیت‌های دایر بر جنسیت‌زدایی از زنان به دست خودشان به منظور یافتن جایگاهی در مبارزه‌ی سیاسی می‌گوید:

باید هم زنان انقلابی و هم زنان آزاد می‌شدیم! انقلابی بودن زنان مستلزم شرایطی آشکارا بی‌نام بود که با صیقل دادن «زنانگی»، داشتن پوشش و رفتاری شبیه به مردان و «احساساتی نبودن» تداعی می‌شد. دختران جوان دانشجو با اورکت‌های سبز را به یاد آورید. اما کسی اعتراضی به تقسیم کار مبتنی بر جنسیت نداشت! (فیگان، ۲۰۱۱: ۵۳).

زنان نیز بدون انتقاد از وظایف مردانی که در جایگاه رهبری قرار داشتند آن وظایف را رسالت‌هایی تلقی می‌کردند که در راه انقلاب باید بر عهده گرفته شوند. یکی از موضوعات شدت موردانتقاد در زمینه‌ی ارزیابی از روابط زن و مرد، نام‌گذاری رفقای زن از جانب مردان به عنوان «باجی» (همشیره) بود. کلیشه‌ی «باجی» همان‌طور که برکتای نیز اشاره کرده است، ورای یک نحوه‌ی خطاب کردن، «با توجه به این که زنانگی زن اساساً مانعی بر سر انقلابی بودن او قلمداد می‌شود، با سنخ واژه‌ی «دوست زن» که جنسیت و فردیت آن مطرح نیست، مرتبط است» (برکتای، ۱۹۹۸: ۱۲۵). این کلیشه به عنوان یکی از دردناک‌ترین مسائل جامعه‌ی جامع‌تر در رابطه با زندگی روزمره ارزیابی می‌شود که تصور می‌رفت همان قدر که

تجربه‌ی انقلابی کلی دهه‌ی ۱۹۷۰ را مشروط ساخته بود، تجربه‌ی انقلابی زنان را نیز تحت تأثیر قرار داد. در فضایی که کنش و کنشگری در ارتباط با در دست‌گرفتن مستقیم قدرت سیاسی فهم می‌شوند، زندگی روزمره که متشکل از عناصر ناهمگون بی‌شمار است و همه‌ی آن‌ها در پیوند با زیرساختی نامتوازن قوام یافته‌اند که سرانجام پس از انقلاب به شکل‌های مناسب یا معقول خود دست خواهند یافت، اینک هم از منظر سازوکار و هم از منظر نمایندگی در پیشگاه توده‌ها باید به کم‌ضررترین و خنثی‌ترین شکل، تسلیم مبارزه شود. قالب باجی - همشیره نیز جایگزین اصطلاحات خویشاوندی به عنوان یکی از ساختارهای اساسی آگاهی‌های روزمره‌ی توده‌های مردمی شد، قالبی که نشانگر روابط رفقای از دو جنس است که پیش‌بینی می‌شود رفتاری کورجنسی با یکدیگر داشته باشند.

بنیان گسست بین سوسیالیسم و زندگی روزمره به زعم مورات بلگه در آموزه‌ی مارکسیست - لنینیستی است. بلگه عنوان می‌کند که مفهوم «زندگی روزمره» در مارکسیسم ارتدوکس تقریباً وجود ندارد، حتی عرصه‌ای همانند زندگی روزمره انکار می‌شود زیرا تصور بر این است که مبارز سوسیالیست در یک حزب پیشگام در اصل نباید زندگی روزمره داشته باشد و هر لحظه‌ی زندگی وی باید وقف کنش سیاسی و آگاهی‌بخشی به توده‌ها شود (بلگه، ۱۹۸۸: ۲۱۷-۲۲۳). بنابراین، دقیقاً در همین دوران است که می‌توان گفت در سطح جهان مانعی اصولی بر سر فهم و پذیرش موج دوم فمینیسم که تأثیرات خود را نشان می‌داد و مدافع نابودی نابرابری‌های میان دو جنس در روندهای زندگی روزمره بود، پدیدار می‌شود. زنان همان‌طور که در سازمان‌هایی که عضو آن بودند به کم‌اهمیت‌سازی نقش خود و ساختار مردسالارانه سازمان‌های یادشده واکنش نشان ندادند، در انجمن‌های زنانی که تأسیس کردند نیز معتقد بودند «مسئله‌ی زن» در مرحله‌ای از میان خواهد رفت که سرمایه‌داری نابود شود: گولسرن پوساتلی‌اوغلو در پژوهش تاریخ شفاهی خود به نام «به‌اصطلاح برابر بودیم»، این دیدگاه حاکم در دهه‌ی ۱۹۷۰ را بنا بر تجربیات خود بیان می‌کند:

سال‌ها طول کشید تا خود را از این دیدگاه تحمیلی جدا سازم که مسئله‌ی زن در ارتباط با مسئله‌ی طبقه حل خواهد شد. این گسست نه فقط برای من بلکه در مباحث گروهی که عضو بودم، نیز سال‌ها به طول انجامید. این دیدگاه ما در اصل بازتاب مردسالاری حاکم در سازمان‌مان بود. به خاطر ترسیم فمینیسم به عنوان ایدئولوژی بورژوایی، به دلیل طردشدن ما به واسطه‌ی زدن آنگ فمینیستی به هر آن‌چه انجام می‌دادیم و به سبب زندگی‌هایی که مانع از پیوندیابی زنان به یکدیگر می‌شد، مدت‌ها نمی‌توانستم خودم را فمینیست بنامم» (پوساتلی‌اوغلو، ۲۰۱۱: ۳۳۷).

سازمان‌های دموکراتیک زنان در آن دوره چندان تقسیم کاری جنسیت‌زده را به پرسش نمی‌گرفتند. مطالبات آن‌ها بیشتر در ارتباط با تقویت حقوق و دستاوردهای مرتبط با مشارکت اجتماعی زنان در تولید و جایگاه‌شان در روند تولید بود: مبحث برابری هم در زمینه‌ی دستمزد برابر، افزایش مدت دوران مرخصی زایمان، گسترش خدمات مهدکودک، تغییر قانونی که کار زنان را منوط به اجازه‌ی مردان می‌کرد و غیره مطرح بود. به بیان دیگر، تصور بر این بود که با اشتراکی‌سازی کارهای خانگی و مراقبتی در نظم سوسیالیستی، بدون زیر سوال بردن جایگاه مبتنی بر تقسیم کار جنسیت‌زده‌ی زن درون خانواده، مسائل موجود زنان برطرف خواهند شد (دوچی‌اوغلو، ۱۹۸۸: ۲۲۶۰). برداشت غالب در میان زنان حاضر در مبارزه‌ی سازمانی آن دوران، در راستای برابری آن‌ها با مردان بود. «زنانگی خود را هرگز مطرح نمی‌کردیم، به نحوی که گویی ما نیز مثل یکایک مردان برابر بودیم» (آلپای، ۲۰۱۱: ۱۶۵).

چهارچوب نظری اساسی در دهه‌ی ۱۹۷۰ که تعیین‌کننده‌ی رویکرد به «مسئله‌ی زن» بود، کتاب ۱۸۷۹ آگوست بیل به نام *زن و سوسیالیسم* و نیز کتاب ۱۸۸۴ انگلس یعنی *منشأ خانواده، دولت و مالکیت خصوصی* بود. هر دو اثر سرچشمه‌ی استدلالی کلی در باب مسئله‌ی زنان بودند، اثر انگلس نشان می‌داد که رهایی زنان مستقیماً با مشارکت آنان در تولید اجتماعی مرتبط است (انگلس، ۱۹۹۲: ۷۸-۷۹) و اثر بیل معتقد بود مسئله‌ی زنان تماماً پس از تأسیس نظامی سوسیالیستی حل خواهد شد (بیل، ۱۹۸۰: ۱۳). تداوم منطقی این نظریات پیشگام این است که مشکلات زنان همراه با اشتراکی‌سازی کار خانگی و مراقبتی برطرف خواهند شد؛ اما در رابطه با این قبیل کارهایی که قرار بود اشتراکی‌سازی شوند، احتمال تداوم تقسیم کار جنسیت‌زده و نتایج آن که پیش از انقلاب بی‌شک بازتولیدکننده‌ی تبعیض بودند، چندان مورد توجه واقع نمی‌شوند. علاوه بر این، کسانی که برای رهایی زنان دست به سازماندهی زدند، همان‌طور که لطیفه‌ی فیگان نیز اذعان کرد، هنوز نابرابری‌های جنسیتی را زیر سوال نمی‌بردند: «...روزی این سوال را پرسیدم که وقتی زنان در تولید اجتماعی مشارکت کنند، چه کسی کارهای خانه را انجام خواهد داد. قرار بود بعد از انقلاب انجام کارهای خانگی هم اشتراکی شود! مدت‌ها بعد از زنان غربی یاد گرفتم درباره‌ی این که چه کسانی آن کارها را انجام خواهند داد، پرسش ...» (فیگان، ۲۰۱۱: ۵۶).

### انجمن‌های سازمان‌یافته حول «مسئله‌ی زن» در دهه‌ی ۱۹۷۰

سازمان‌هایی در دهه‌ی ۱۹۷۰ در ترکیه به جنبش زنان جهت دادند که می‌پنداشتند مسئله‌ی زن با موفقیت در مبارزه‌ی سوسیالیستی حل خواهد شد؛ این سازمان‌ها عموماً به یک فراکسیون چپ وابسته بودند. نخستین انجمنی که زنان سوسیالیست بنا کردند، «انجمن زنان انقلابی ترکیه» بود که افرادی مثل

سوئات درویش، نریمان حکمت، مدیحا اوزچلیک، آسیه آلیچین، فکرت إلبه، نجلا اوزگور و زلیخا آلتوز از موسسان آن بودند (سایگیلی گیل، ۲۰۱۷: ۱۳۴).

«انجمن زنان مترقی» که با اعلان روز جهانی زن از جانب مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۹۷۵ و با خطادهی حزب کمونیست ترکیه تأسیس شد، در ابتدا به عنوان یک سازمان مستقل زنان حمایت زانی را به دست آورد که عضو جنبش‌های چپ گوناگون بودند. در متن فراخوان این انجمن به نام «چه سازمان زانی هستیم؟» بر مسئله‌ی زن از منظر طبقاتی تأکید و گفته شد که «تلاش برای سپردن مسئله‌ی زن که تا به امروز عروسکی در دستان زنان اشرافی و بورژوا بوده به صاحبان اصلی آن وظیفه‌ای مهم است». از تمام زنان دعوت می‌شود تا در انجمن زنان مترقی که آگاهانه مخالف گرانی، بیکاری، جنگ، امپریالیسم، فاشیسم و ارتجاع و مدافع صلح، دموکراسی و استقلال است متحد و همبسته شوند و برای دستمزد برابر برای کار یکسان، تلقی مادری همچون کارکردی اجتماعی، برابری فرصت‌ها در آموزش، کاریابی و ارتقای شغلی، تبدیل برابری حقوقی به برابری پایدار و اصلاح مواد قانونی تحقیرآمیز برای زنان، مشارکت فعال زنان در تمام عرصه‌های اجتماعی و ادای سهم بیشتر زنان در بیان و حل مشکلات داخلی و جهانی مبارزه کنند (پروان، ۲۰۱۳: ۲۱). انجمن زنان مترقی در سراسر ترکیه ۳۳ شعبه و ۳۵ نمایندگی داشت و تیراژ نشریه‌ی *صدای زنان* که ارگان انتشاراتی آن بود به ۳۵ هزار عدد رسید (آکال، ۲۰۰۳: ۲۶). این انجمن در ۲۸ آوریل ۱۹۷۹ بی‌دلیل و به‌طور نامعلومی ممنوع شد؛ این انجمن به‌رغم تعطیلی تمام شعبه‌ها و نمایندگی‌هایش، فعالیت‌های خود را تا کودتای نظامی ۱۹۸۰ بی‌وقفه ادامه داد (آکال، ۲۰۰۳: ۱۰۵). انجمن زنان مترقی به گفته‌ی دوجی‌اوغلو به دلیل نفوذ در رهبری سازمانی که این انجمن وابسته به آن بود، یعنی کنفدراسیون سندیکاهای کارگری انقلابی، با حضور در فعالیت‌های سندیکایی توانسته بود فراگیر شود (دوجی‌اوغلو، ۱۹۸۸: ۲۶۰).

همانطور که در کتاب *تاریخ زنان روسری قرمز*، که در باب تاریخ انجمن زنان مترقی است، مطرح شده، هیچ کدام از زانی که در انجمن حضور داشتند، صاحب تجربه‌ی نظری و عملی در زمینه‌ی «مسئله‌ی زن و سازماندهی» نبودند. آثار کلاسیک نظریه‌ی مارکسیستی از منظر زنان این انجمن مهم‌ترین منابع راهنما در موضوع «رهایی زنان» بودند. آن‌ها باور داشتند که مسائل زنان در کشورهای سوسیالیست تا حد زیادی برطرف شده‌اند. دیدگاه و نقدهای حاکمان کشورهای سوسیالیست در رابطه با جنبش موج دوم فمینیسم که در آن دوره در غرب اوج گرفته بود، از جانب زنان این انجمن بی‌چندوچون پذیرفته می‌شد (پروان، ۲۰۱۳: ۳). در نخستین سال‌های تأسیس انجمن زنان مترقی، در راستای اهداف تأسیس این انجمن، مشخصاً فعالیت‌هایی در جهت منافع زنان کارگر و شاغل انجام شد. تلاش برای دسترسی به

زنان جدید و سازماندهی آنها هدف اصلی بود. کمیسیون‌هایی از قبیل زنان کارگر، خانه‌دار، کارمند و معلم بر اساس ساختار شعبه‌های انجمن برای همکاری زنانی که مشکلات مشترک داشتند بر پا شد. کارزارها، میتینگ‌ها، تظاهرات، راه‌پیمایی‌ها، نشست‌ها، جلسات عمومی، سخنرانی و پنل‌ها در طول پنج سال در انجمن زنان مترقی برای ایجاد نیروی فشار برگزار شد؛ فعالیت‌هایی مثل کنسرت، تئاتر، نمایش فیلم و غیره انجام شد؛ بیانیه‌ها، اعلامیه‌ها، بروشورها و کتاب‌های متنوعی منتشر شدند. فعالیت‌هایی در کمیسیون پژوهش آموزش برای ترویج انجمن زنان مترقی و افزایش سطوح آگاهی اعضا صورت گرفت. هدف آن بود که کادرهای رهبری با آموزش‌هایی مثل دوره‌های مقدماتی مارکسیسم پرورش یابند. آژانس خبری انجمن زنان مترقی که خبر این فعالیت‌ها را به مطبوعات می‌رساند، تا زمانی که انجمن تعطیل شد به زبان ترکی و انگلیسی فعالیت می‌کرد.

هم‌راستا با این باور که «رهایی زنان از طریق مشارکت‌شان در تولید اجتماعی تحقق خواهد یافت»، کارزارهایی در رابطه با اجتماعی‌سازی مراقبت از کودکان که به عنوان بزرگ‌ترین مانع بر سر راه اشتغال زنان محسوب می‌شد، برگزار شدند؛ کارزارهایی مثل «مهدکودک در هر محل کار و هر محله»، «مرخصی‌های زایمان باید یکی شوند و افزایش یابند»، «شمول کارگران زن روزمزد تحت پوشش سازمان بیمه‌های اجتماعی»، «بازنشستگی برای زنان ظرف ۲۰ سال» و «دستمزد یکسان برای کار یکسان»؛ مراسم‌های هشت مارس نیز برگزار می‌شد و زنان عضو انجمن، با روسری‌های قرمزشان که تبدیل به یکی از علائم آنها شد و نیز کودکان‌شان در بغل هر سال در اول ماه می میدان‌های محل برگزاری میتینگ‌ها را پر می‌کردند (آکای، ۲۰۰۳: ۱۷۸-۱۶۹؛ پروان، ۲۰۱۳).

نشریه‌ی *صدای زنان* که به عنوان ارگان انجمن زنان مترقی با تصمیمات اتخاذشده در دومین مجمع عمومی در آگوست ۱۹۷۵ شروع به انتشار کرد، سیاست نشر خود را ارائه راه‌حلی برای موقعیت‌ها و مشکلات اجتماعی، اقتصادی و دموکراتیک زنان اعلام کرد. این نشریه که تا ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰، ۶۱ شماره منتشر کرد، محصول کاری جمعی بود که کل اعضای آن را زنان تشکیل می‌دادند و فروش آن در خیابان‌های شهرهای کوچک و بزرگ کشور هم بر عهده‌ی زنان بود (آکال، ۲۰۰۳: ۱۴۵-۱۴۴، ۱۴۷). این نشریه به عنوان ابزار تبلیغات و آموزش کارکردهایی داشت؛ این کارکردها در وهله‌ی نخست بیان مشکلات و خواسته‌های زنانی از تمام بخش‌های زحمتکشان، اطلاع‌رسانی در باب کنش و فعالیت‌های زنان سازمان‌یافته و حاضر در مبارزه برای دموکراسی تحت رهبری طبقه‌ی کارگر، ایجاد پیوند بین جنبش زنان که در ترکیه و جهان تداوم داشت، مبارزه‌ی عمومی برای دموکراسی و نبردی که خود زنان با سازمان‌یابی حول مسائل خود پیش برده‌اند و توضیح ضرورت مبارزه برای حل این مشکلات به زنان و

جذب آن‌ها بود (پروان، ۲۰۱۳: ۵۱۶). زمانی که تعداد اعضای انجمن زنان مترقی به بیش از ۱۰ هزار نفر رسید، نشریه با دغدغه‌ی خطاب قراردادن تعداد بیشتری از زنان به منظور خواندنی کردن سایر قسمت‌ها و موضوعاتش، پس از شماره‌ی ۴۳ شروع به انتشار طرز پخت غذاها و نمونه‌های گلدوزی به عنوان ابزارهایی برای پیشبرد فروش کرد (آکال، ۲۰۰۳: ۱۴۷).

شیرین تیکلی، مهم‌ترین عامل محرک زنان عضو انجمن زنان مترقی را، — که زنان طبقه‌ی کارگر را برای مبارزه‌ی سوسیالیستی سازماندهی می‌کردند — مبارزه‌ی طبقاتی می‌داند و عنوان می‌کند که این زنان پیشرو به اندازه‌ی مردان آن دوران که در جنبش‌های چپ جای داشتند، مخالف «فمینیسم» بودند (تیکلی، ۲۰۱۷: ۳۳۸). بنابراین، در نخستین شماره‌ی *صدای زنان* به عنوان ارگان انجمن زنان مترقی مقاله‌ای بود که فمینیسم را هم‌راستا با تلقی آن‌زمان به‌مثابه‌ی جنبشی بورژوازی توصیف و نفی می‌کرد؛ بدین ترتیب سعی شد هم هویت انجمن و هم نشریه مشخص شود. در مقاله‌ای با عنوان «دیدگاه‌های نادرست درباره‌ی زنان» بر این مسئله‌ی تأکید می‌شود که مبارزه‌ای که برای حقوق تمام زنان به عنوان زن، چه شاغل باشند یا نه، در جریان است باید به این آگاهی برسد که بخشی جدایی‌ناپذیر از مبارزه علیه استثمار کار به‌شمار می‌آید.

در این مقاله، در رابطه با رویکرد به مسئله‌ی زن از وجود دو اشتباه اساسی سخن گفته می‌شود. برداشت نخست برداشتی است که اعتقاد دارد مسئله‌ی زن برطرف‌ناشدنی است و زنان به سبب خصلت‌های مادرزادی بیولوژیک خود در مقایسه با مردان ثانویه هستند؛ برداشت دیگر برداشت به‌اصطلاح فمینیستی است که حتی اگر مسئله‌ی زن را قبول داشته باشد آن را منحرف می‌کند. نشریه با این مقاله دیدگاه خود درباره‌ی فمینیسم را آشکارا مشخص می‌کند: «این دیدگاه [برداشت فمینیستی] مدافع تلقی استثمار زنان به دست مردان است و راه نجات از عقب‌ماندگی را مبارزه علیه مردان می‌داند. فمینیسم دیدگاهی بود که برای نخستین بار از حقوق زنان سخن گفت و برای دستیابی به این حقوق زنان را به مبارزه‌ی فعال فرامی‌خواند. امروزه نیز، زنانی که فریب این دیدگاه مشخصاً رایج در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته را خورده‌اند، به نام حقوق زنان، آزادی و برابری برای استفاده از توالی مشترک با مردان، نپوشیدن سوتین به بهانه‌ی تحدید آزادی و پوشش و رفتار مشابه مردان مبارزه می‌کنند» (صدای زنان، ۱، ۱۹۷۵: ۳).

به عنوان زنان عضو انجمن زنان مترقی می‌دانستیم چیزی به اسم فمینیسم وجود دارد. اما فمینیست‌بودن به معنی خدمت به بورژوازی بود؛ زیرا منظور از فمینیست‌بودن جداسازی زن از مرد بود؛ فمینیست‌بودن به معنی اختلاف‌انداختن در مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر بود. بنابراین، چیزی که فمینیسم می‌گفت یعنی آن گفته‌ی اساسی که رهایی زنان به دست خودشان است و سویه‌ای که

فمینیسم را از خیلی چیزها آزاد می‌کرد، برای کمونیست‌ها یا سوسیالیست‌های آن دوره بسیار خطرناک بود (یوردالان، ۲۰۱۱: ۲۹۲).

در این دوره که چپ شاهد افزایش انشعاب‌ها بود، انجمن زنان مترقی از جانب سایر سازمان‌های چپ به این دلیل که تحت عنوان حمایت از فعالیت‌های سازمان سیاسی‌ای که وابسته به آن بود، منافع کلی جنبش زنان را نادیده می‌گرفت، نقد شد. به گفته‌ی ذهن‌اوغلو، تأکید بر واژگان «مادرها، همشیره‌ها» که در انجمن زنان مترقی بسیار رایج بود، بازتاب گفتمانی جنسیت‌زده است (ذهن‌اوغلو، ۲۰۰۷: ۱۱۲۲). زنان حاضر در این انجمن نیز در ارزیابی‌های خود از گذشته به شیوه‌ی سازمانی مرکزیت‌گرای انجمن و کورجنسی آن اشاره می‌کنند. عنوان می‌شود که در فعالیت‌های سیاسی بیشترین فشارها بر انجمن از جانب حزبی اعمال می‌شد که وابسته به آن بودند، به‌رغم آن که این تشکل انجمن زنان بود مثل سازمانی فاقد جنسیت فعالیت می‌کرد، مسائل خاص زنان نادیده گرفته می‌شد و در انجمن کارزارهایی علیه نابرابری‌های درون خانه، تحمیل کارهای منزل به زنان و ضرب و شتم آن‌ها صورت نمی‌گرفت (آکال، ۲۰۰۳: ۲۰۵-۲۰۴).

نیلگون یوردالان در پژوهش تاریخ شفاهی خود با زنان حاضر در جنبش‌های چپ پیش از ۱۹۸۰ که گولفر آک‌کایا نام «به‌اصطلاح برابر بودیم» را به آن داده است، انجمن زنان مترقی را به این ترتیب نقد می‌کند که در دورانی که تأثیرگذار بود نتوانست سیاستی کارکردی و مستقل را در پیش بگیرد و فعالیت‌های آن طبق تصمیمات گرفته‌شده از مرکز شکل می‌گرفتند. او به اختصار شیوه‌ی سازمان‌یابی از بالا به پایین را نقد می‌کرد (یوردالان، ۲۰۱۱: ۲۸۵).

امل آکال به‌رغم ساختار مرکزی و سلسله‌مراتبی انجمن زنان مترقی و موضع به‌ظاهر ضد فمینیستی آن در پژوهش تاریخ شفاهی خود با زنان عضو انجمن نام «فمینیست‌های سرخ» را به آن‌ها می‌دهد. آکال، بر مبنای تلقی انجمن زنان مترقی از اینکه رهایی زن وابسته به رهایی از استثمار طبقاتی است، عقیده دارد که موج دوم فمینیسم که در آن دوران در جهان تأثیرگذار بود، به‌رغم اعتقاد به برابری زنان و مردان در پیشگاه قانون نتوانست مانع از وضعیت ثانویه‌ی زنان شود. او همچنین می‌پذیرد که انتقادات ضد سیستمی در رابطه با ضرورت به پرسش کشیدن تمام نهادهای جامعه را نادیده گرفته است. اما آکال هم‌راستا با شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ترکیه در دهه‌ی ۱۹۷۰ وقتی به ارزیابی روابط و ساختار آگاهی آن دوره می‌پردازد، معتقد است که انجمن زنان مترقی سازمانی «فمینیستی» بود. آکال چنین می‌نویسد که در سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ زمانی که تأثیر جنبش فمینیستی در غرب افزایش یافت، در

ترکیه برای نخستین بار مارکسیست‌ها «ستم» بر زنان را پذیرفتند و «رهایی» زنان را با مشارکت آن‌ها در تولید اجتماعی در دستورکار قرار دادند. او همچنین عنوان می‌کند که در آن دوره هیچ سازمان زنانی وجود نداشت که مدافع دیدگاه فمینیستی باشد و از منظر فمینیستی نقدی به انجمن زنان مترقی وارد نبود؛ برعکس، بعضی از محافل چپ انجمن زنان مترقی را به خاطر «فمینیست» بودن آن نقد می‌کردند (آکال، ۲۰۰۳: ۲۱۸). یاپراک ذهن‌اوغلو به انتقاداتی عمدتاً از جانب جنبش‌های چپ در رابطه با غیرضروری بودن تأسیس انجمن زنان مترقی و اختلاف‌افکندن در طبقه‌ی کارگر به واسطه‌ی سازمان‌یابی مجزای زنان با دفاع کلاسیک مارکسیسم از «مسئله‌ی زن» تأکید کرده و می‌گوید سایر گروه‌های چپ نیز با تمایل نشان دادن به مسئله‌ی زن بر تأسیس انجمن‌های زنان تأثیرگذار بودند (ذهن‌اوغلو، ۲۰۰۷: ۱۱۲۲).

همراه با انجمن‌های زنان انقلابی شهرهای آدانا، تونجلی، پولومور، آرداهان و گیرسون، انجمن زنان آنکارا که «فدراسیون انجمن‌های زنان انقلابی» را تشکیل داد، در سال ۱۹۷۵ تأسیس شد و انجمن‌های زنان از آن پس فراگیر شدند (دوچی‌اوغلو، ۱۹۸۸: ۲۲۶۱). «انجمن زنان انقلابی» که در ۸ مارس ۱۹۷۷ در استانبول پایه‌گذاری شد نیز در گسترش مبارزه‌ی سیاسی آن دوران در محله‌ها تأثیرگذار بود. امیده آیسو که از بنیان‌گذاران «انجمن زنان انقلابی» بود، عنوان می‌کند که این انجمن در جهت تشویق زنان ساکن محلات زاغنه‌نشین به مشارکت در مبارزه‌ی سیاسی فعالیت می‌کرد، اما در حین فعالیت برای سازماندهی در محله‌ها بدون آن که متوجه باشد بر زندگی زنان نیز تأثیر گذاشته بود: «به زنان خواندن و نوشتن یاد می‌دادیم، زندگی زنانی که با آن‌ها در ارتباط بودیم تغییر می‌کرد، در خانه قدرتمندتر می‌شدند، از خود در برابر شوهرانشان دفاع می‌کردند و از خانه خارج می‌شدند. اگر زنی تا پیش از آن شغلی نداشت کار پیدا می‌کرد. ما وضعیت زنانگی آن‌ها را چندان جویا نمی‌شدیم اما خشونت خانگی را آشکارا توضیح می‌دادیم. با مردانی که دست بزن داشتند مبارزه می‌کردیم. انسان‌ها تحت تأثیر انقلابیون بودند. مرد می‌توانست از کُتک‌زدن همسرش دست بکشد. بحث خجالت در میان بود» (آیسو، ۲۰۱۱: ۲۰۶-۲۰۵).

به گفته‌ی آیشه‌گل دوچی‌اوغلو، هر چند انجمن‌های زنان فراگیرشونده در مراحل تأسیس خود مسائل زنان را مطرح می‌کردند، پس از ۱۹۷۶، به همراه صف‌بندی‌ها درون جنبش چپ، دیدگاه سیاسی سازمان‌هایی که انجمن‌های زنان وابسته به آن بودند اهمیت بیشتری به ترویج فعالیت در میان توده‌ی زنان می‌داد و بیشتر در مبارزه‌ی ضد فاشیستی نقش حامی داشت: «سازمان‌های زنان نه فقط به خاطر شکل عینی وجودشان بلکه به سبب نحوه‌ی درک خود نیز به عنوان سازمان‌هایی قد علم کردند که تماماً وابسته به ساختارهای سیاسی مردسالار و در خدمت مردان بودند و هدفشان گردآوری کادرها برای آن

سازمان‌ها بود و برخی نوع متفاوت‌تری از فعالیت سیاسی را استتار می‌کردند» (دوچی‌اوغلو، ۱۹۸۸: ۲۲۶۰). انجمن‌هایی که در فوریه‌ی ۱۹۷۸ پایه‌گذاری شدند، مثل «انجمن زنان مرسین»، «انجمن زنان انقلابی آنکارا»، «انجمن اتحاد و همبستگی زنان سامسون» (که در نخستین کنگره‌ی خود نامش را به انجمن زنان دریای سیاه تغییر داد) نمونه‌های همین نوع از سازمان‌ها هستند. این انجمن‌ها که با هدف تزریق آگاهی طبقاتی به زنان زحمتکش فعالیت می‌کردند، نقش شاخه‌های زنان سازمان‌هایی را ایفا می‌کردند که وابسته به آن بودند و زنان را به مبارزه علیه فاشیسم فرامی‌خواندند (ارگون، گولر، تانیر، ۲۰۱۲).

بهیچ‌بوران به عنوان نخستین دبیرکل «حزب کارگر ترکیه»، در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ در دورانی که جنبش‌های چپ برای سازمان‌های زنان اهمیت قائل بودند، اعتقاد داشت که تأسیس یک شاخه‌ی زنان وابسته به حزب ضروری نبود. «حزب کارگر سوسیالیست ترکیه» نیز در سال ۱۹۷۹ در تأسیس یک انجمن زنان به نام «اتحاد دموکراتیک زنان» پیشگام شد (تالای، کش‌اوغلو، ۲۰۱۰: ۶۹).

وجه اشتراک تمام سازمان‌های زنانی که در دهه‌ی ۱۹۷۰ به عنوان سازمان‌های وابسته به فراکسیون‌های گوناگون چپ سر بر آوردند، ضرورت به تعویق انداختن مشکلات زندگی روزمره‌ی زنان و مطالباتی مرتبط با حل این مسائل به بعد از انقلاب سوسیالیستی بود. زنان حاضر در انجمن‌های زنان که به عنوان عضوی از جنبش سوسیالیستی ظاهر شدند، فمینیسم را همچون ایدئولوژی بورژوازی می‌نگریستند و معتقد بودند ترویج فمینیسم موجب اختلاف‌افکندن در همبستگی طبقاتی می‌شود. انجمن‌های زنان که تابع احزاب چپ بودند، به‌جای فعالیت‌هایی در جهت آگاهی‌بخشی در رابطه با مسائل زنان ستم‌دیده با پذیرش گفتمان «مادر» و «زن فداکار» کلیشه‌های جنسیتی اجتماعی را به همان ترتیب بازتولید می‌کردند (تکلی، ۲۰۱۷: ۱۹۸). بنابراین، دوچی‌اوغلو معتقد است انجمن‌های زنان که در دهه‌ی ۱۹۷۰ در میان زنان فراگیر شدند، از منظر ایجاد یک جنبش زنان واقعی و پایدار، فرصتی تاریخی را از دست دادند و وی این را به عدم انجام فعالیت‌هایی متمرکز بر مسائل و تجربیات خاص زنان از جانب سازمان‌های فراگیر زنان در دهه‌ی ۱۹۷۰ ربط می‌دهد (دوچی‌اوغلو، ۱۹۸۸: ۲۲۶۱).

زنان تحصیل‌کرده و شهری مشخصاً از دیدگاه‌های فمینیسم‌های غربی در دهه‌ی ۱۹۷۰ اطلاع داشتند؛ مثلاً این دیدگاه‌ها همچون ایدئولوژی‌های بورژوازی تلقی می‌شدند که بین مرد و زن تفاوت می‌گذاشتند و با تکیه بر فردگرایی موجب اختلاف‌افکندن در مبارزه‌ی طبقاتی می‌شدند. بی‌شک اعتراض‌های فردی زنان حاضر در مبارزه‌ی سازمان‌یافته بر مبنای تجربیات خود مشاهده شده است، اما در دورانی که

هژمونی سوسیالیستی ارتدوکس تأثیر خود را بر نیروهای مخالف مشخص کرد، موضوعات خاص مرتبط با زندگی روزمره و هرگونه پراتیک تحکم‌آمیز نسبت به زنان به آسانی نقد نمی‌شدند. درون ساختارهای سازمانی سفت‌وسخت، فرقه‌ای و سلسله‌مراتبی، انتقادات از نحوه‌ی فشار مردسالاری که از روابط عشقی تا تقسیم کار جنسیت‌زده در تمام عرصه‌های زندگی روزمره تأثیرگذار بود، در ملاً عام انجام نمی‌شد.

یکی از نمونه‌های انتقاد از خصلت مردسالارانه‌ی جایگاه و سازمان‌یابی زنان در جنبش‌های چپ پس از ۱۹۸۰ در ترکیه را می‌توان در رمان‌های اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ سیوگی سویسال یافت. سویسال در رمان‌های خود به نام ظهر به وقت ینی‌شهیر و شفق به زندگی‌های روزمره‌ی انقلابیون آن دوران و تجلی‌های روزمره‌ی روابط مرد و زن می‌پردازد. در شرایطی که نابرابری‌های جنسیتی حتی بین انقلابیون به قدر کافی به بحث گذاشته نمی‌شد یا این آگاهی دست‌کم به صورت عمومی به بیان در نمی‌آمد، رمان‌های سیوگی سویسال به نحوی انتقادی این وضع را بازنمایی می‌کنند. کتاب دیگر سویسال در رابطه با خاطرات وی از سلول زنان منطقه‌ی بیلدیریم که دو بار در آنجا حبس کشیده است نیز در سال ۱۹۷۶ منتشر شد. در خاطرات او، در چهارچوب زندگی روزمره در زندان، عنوان می‌شود که طرز رفتار سویسال از جانب زنانی که تحت تأثیر هژمونی مردانه بودند به عنوان رفتارهایی «فمینیستی» تلقی می‌شد (بغدادلی، ۲۰۱۷: ۲۸۴-۲۶۵).

### تأثیر جنبش فمینیستی گسترش‌یابنده پس از ۱۹۸۰

پس از کودتای نظامی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰، زنانی که در هنگام زندگی مخفیانه، دستگیری‌ها و تجربیات زندان اعضای سازمان‌های چپ توانسته بودند بیرون بمانند یا مدت کمتری در حبس باشند، این فرصت را یافتند تا به ارزیابی و نقد دوران حضورشان در مبارزه‌ی متشکل بپردازند. گروه‌های «افزایش آگاهی» شامل زنانی بود که ظرف سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۲ جنبش‌های چپ را از منظر فمینیستی نقد می‌کردند، کسانی که تحصیل خود در خارج از کشور را تمام کرده و بازگشته بودند یا زنانی که به واسطه‌ی قانون «سازمان آموزش عالی» از دانشگاه استعفاء دادند؛ این گروه‌ها مباحثی را در رابطه با استیلای مردسالاری، سکسیسم، تقسیم کار جنسیت‌زده، کار خانگی، سیاست‌های بدن، جایگاه سیاسی امر شخصی و وضعیت زنانگی پیش بردند (تکلی، ۲۰۱۷: ۳۳۹).

آکسو بورا که به وضعیت زنانی با خاستگاه چپ در جنبش فمینیستی گسترش‌یابنده پس از ۱۹۸۰ می‌پردازد، به تأثیر دگرگونی‌ساز فمینیسم بر زنان تأکید می‌کند:

در حالی که مشخصاً زنانی که از جنبش‌های چپ می‌آمدند، همانند «کارکنانی وظیفه‌شناس» زندگی می‌کردند، در عین آنکه همواره مشغول ضرورت‌رهایی افراد، وظایف جدید در دوران نوین، بار جهان و گردش نظم موجود بودند، با «وضعیت زنانه»ی خود که همیشه بر آن چشم می‌بستند، به تعویق می‌انداختندش، سرکوب یا فراموشش می‌کردند و خودشان را به آن راه می‌زدند تصفیه‌حساب کردند؛ دست‌کم چنین چیزی را تجربه کردند. این زنان بعدها متوجه شدند که ساختارهایی که این قبیل محرمیت، صمیمیت و نزدیکی در آن‌ها وجود داشت چگونه موجب گشودگی و مولد بودن‌شان شده‌اند. گروه‌های کوچک زنان وقتی صحبت از سازماندهی می‌شد بسیار متفاوت از ساختارهای رسمی و سلسله‌مراتبی بودند که نخست به ذهن متبادر می‌شد، این گروه‌ها البته از مهمانی‌های زنانه‌ی مادران‌شان نیز متفاوت بودند، چرا که «سیاسی» بودند. زیرا هدف این گروه‌ها توجه به ستم، بیان آن، به اشتراک گذاشتن آن و گشودن عرصه‌ی مبارزه‌ی مشترک بود (بورا، ۱۹۹۶: ۳۹).

به‌رغم تمام این موارد، فمینیسمی که پس از کودتایی که تأثیرات مخربی از منظر اجتماعی و روان‌شناختی داشت به عنوان یکی از نخستین جنبش‌های اجتماعی مخالف سر بر آورد، همان‌طور که در دهه‌ی ۱۹۷۰ اتفاق افتاد، از جانب برخی از محافل چپ با واکنش‌هایی مواجه و متهم شد که به نظام موجود خدمت می‌کند و موجب تفرقه در مبارزه‌ی طبقاتی می‌شود. این دوران، در ارزیابی‌ها و انتقادات راجع به گذشته‌ی اخیر و حتی در رمان‌هایی با موضوع دهه‌ی ۱۹۷۰ با صفت دوران «کودتاگران» نقد شده است. در رمان‌هایی که بازتاب تجربه‌ی نسل ۱۹۷۸ پس از ۱۹۸۰ هستند و قبل و بعد از کودتای ۱۲ سپتامبر را در ادبیات انعکاس می‌دهند، مضامینی مثل نقد جایگاه زنان درون سازمان‌ها و آغاز حضور زنانی از نسل ۱۹۷۸ در جنبش زنان پس از کودتا وجود دارند (بغدادلی، ۲۰۱۶).

به‌رغم فشارها در عرصه‌ی فرهنگی، زمانی که جنبش زنان رفته رفته مشروعیت یافت، انتشار نخستین مقالات فمینیستی در صفحه‌ی چهارم نشریه‌ی سوموت که بین فوریه-اگوست ۱۹۸۳ به صورت هفتگی منتشر می‌شد، نقش مهمی ایفا کرد (اوادیا، دوغو، ۲۰۱۳). نخستین مقالات فمینیستی در نشریه‌ی سوموت که ظرف شش ماه تنها در یک صفحه منتشر می‌شدند با نشان دادن اینکه زنان فمینیست مخالف سلسله‌مراتب و رهبری هستند، می‌توانند با نگاهی انتقادی به زندگی روزمره بپردازند و آزادانه قلم بزنند، در مرئی‌شدن فمینیسم در عرصه‌ی عمومی فرهنگی نقش داشتند. پلتفرم *محفل زنان* نیز پس از ۱۹۸۳ شروع به فعالیت کرد و برای دسترسی به تعداد بیشتری از زنان و ارزیابی کار زنان از جانب سیزده زن فمینیست به عنوان یک انتشاراتی مستقل و منحصربه‌فرد تأسیس شد (تکلی، ۲۰۱۷: ۲۷۳). در این روند،

هر چقدر هم خشم بعضی از فراکسیون‌های چپ نسبت به فمینیسم تداوم یافته باشد، فمینیسم در طول زمان با درک خود از نحوه‌ی روابط و شکل فعالیت اقتدارگرا، انضباط مرکزیت‌گرا و روابط مبتنی بر اطاعت در سازمان‌های چپ دهه‌ی ۱۹۷۰ توانست در میان خود چپ‌ها نیز اعتبار پیدا کند. کم‌کم پذیرفته شد که فمینیسم نخستین جنبش مخالف دموکراتیکی بود که به تدریج در برابر کودتا شکل گرفت (تیکلی، ۲۰۱۷: ۲۷۸). مهم‌ترین درس جنبش زنان ترکیه از زمان استقلال کاملش از جنبش چپ متأثر از مردسالاری تا «دوران کارزارها» که در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۸۰ فراگیر شد، این است که جایگاه مشترک طبقاتی با مردان و حتی اشتراک در مبارزه‌ی طبقاتی هیچ تأثیری در رهایی از استیلا‌ی مردسالارانه ندارد (اوزدمیر، ۲۰۱۶: ۱۴-۳۱۰). علاوه بر این واقعیت مسلّم، درک این که بین سرمایه‌داری و مردسالاری رابطه‌ای عمیق وجود دارد که موجب تغذیه‌ی این دو نظام از یکدیگر می‌شود، پس از ۱۹۸۰ اتفاق افتاد. در شرایطی که الگوی زنانه‌شدن فقر به تدریج برجسته می‌شود، اندیشه‌ی چپی که مایل است به عنوان نیروی اجتماعی و سیاسی زنان را خطاب قرار دهد، علاوه بر مبارزه با کار خانگی تحمیلی بر زنان و ماهیت بدون دستمزد و نامرئی کارهای مراقبتی باید امکان‌هایی که نقد فمینیستی در رابطه با تولید خانگی و کار خانگی مُزدی مطرح کرده را هم مدّ نظر قرار دهد (آجار ساوران، ۲۰۰۷: ۱۱۴۸).

#### منبع:

Feminizm ve Sol: Türkiye’de 1970’lerde ‘Kadın Sorunu’, Narin Bağdatlı, in Modern Türkiye’de Siyasi Düşünce, Cilt 10, Feminizm, İletişim Yayınları, 1. Baskı 2020, İstanbul, pp.362-271.